





The University of Tehran Press

The Ethical Ontology of the Political-Legal Structure of Neutral States with Emphasis on the Theory of Moral Anti-Realists

Hossein Rahmatolahi¹ | Elham Bizhanpoor^{2✉} 

1. Associate Prof, Department of Public Law, Faculty of Law of Farabi, University of Tehran, Iran. Email: hramat@ut.ac.ir
2. Corresponding Author; Phd student in public Law, Faculty of Law of Farabi, University of Tehran, Iran. Email: elhambizhanpoor@yahoo.com

| Article Info | Abstract |
|---|---|
| Article Type: Research Article | The discussion of the ethical ontology of states and the relationship between the legal system and the moral system and their influence on each other is one of the most important topics in contemporary legal philosophy and the trend of public law. The moral paradigm of states, which are divided into two spectrums of neutral and perfectionist states, is different. Neutral states, meanwhile, often fall into the category of moral non-realists due to their individualistic structure and belief in the contractual legitimacy of power and their acceptance of moral relativism. Proponents of anti-realism believe that moral values and requirements are not outside the minds and perceptions of individuals, and that the standard of morality is determined by individuals. In this theory, it is emphasized that ethics has no spatial ends and is relative. Therefore, this paper tries to present the views in the field of moral anti-realism with an analytical and descriptive method, describing the theoretical foundations of neutral states and the intellectual foundations of the school of anti-realism - in cases such as relativism, subjectivism, and non-emotionalism and non-driven is from ought. |
| Pages: 119-138 | |
| Received: 2021/10/03 | |
| Received in revised form: 2021/10/30 | |
| Accepted: 2021/11/08 | |
| Published online: 2024/03/20 | |
| Keywords: <i>anti-realism, neutral government, individualism, relativism, emotionalism.</i> | |
| How To Cite | Rahmatolahi, Hossein; Bizhanpoor, Elham (2024). The Ethical Ontology of the Political-Legal Structure of Neutral States with Emphasis on the Theory of Moral Anti-Realists. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (1), 119-138. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2021.331763.2909 |
| DOI | 10.22059/jplsq.2021.331763.2909 |
| Publisher | The University of Tehran Press.  |



هستی‌شناسی اخلاقی ساختار سیاسی_ حقوقی دولت‌های بی‌طرف با تأکید بر نظریه غیرواقع‌گرایان اخلاقی

حسین رحمت‌الهی^۱ | الهام بیژن‌پور^۲

۱. دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق فارابی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: elhambizhanpoor@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق فارابی، دانشگاه تهران، ایران.

رایانامه: elhambizhanpoor@yahoo.com

| اطلاعات مقاله | چکیده |
|---|--|
| <p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۱۱۹-۱۳۸</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۲</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۰۸</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۷</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۱/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: احساس‌گرایی، دولت بی‌طرف، غیر واقع‌گرایی اخلاقی، فردگرایی، نسبی‌گرایی.</p> | <p>بحث از هستی‌شناسی اخلاقی دولت‌ها و نسبت میان نظام حقوقی و نظام اخلاقی از مطرح‌ترین مباحث فلسفه حقوق و گرایش حقوق عمومی به‌شمار می‌رود. الگوی اخلاقی حاکم بر دولت‌ها که به دو طیف دولت‌های بی‌طرف و کمال‌گرا تقسیم می‌شوند، با یکدیگر متفاوت است. در این میان دولت‌های بی‌طرف با توجه به ساختار فردگرایانه، اعتقاد به مشروعیت قراردادی قدرت و پذیرش نسبی‌گرایی اخلاقی اغلب جزء دسته غیرواقع‌گرایان اخلاقی قرار می‌گیرند. قائلان به غیرواقع‌گرایی اعتقاد دارند که ارزش‌ها و الزامات اخلاقی امری خارج از ذهن و ادراکات افراد نیستند و تنها افراد هستند که معیار و ملاک اخلاق را مشخص می‌کنند. تأکید این نظریه بر این است که ارزش‌ها، فاقد غایات آفاقی و به‌عنوان امری نسبی شناخته می‌شوند. در این مقاله تلاش شده است ضمن ارائه دیدگاه‌های مطرح در حوزه غیرواقع‌گرایی اخلاقی با روش تحلیلی و توصیفی به شرح بنیان‌های نظری دولت‌های بی‌طرف پرداخته شود. نتیجه آنکه بر بنیاد نتایج این نوشتار هستی‌شناسی اخلاقی دولت بی‌طرف در موارد متعددی از جمله فردگرایی، نسبی‌گرایی، قراردادگرایی، احساس‌گرایی، ذهنیت‌گرایی مطابق با نظریه غیرواقع‌گرایی اخلاقی است.</p> |
| استناد | <p>رحمت‌الهی، حسین؛ بیژن‌پور، الهام (۱۴۰۳). هستی‌شناسی اخلاقی ساختار سیاسی_حقوقی دولت‌های بی‌طرف با تأکید بر نظریه غیرواقع‌گرایان اخلاقی. <i>مطالعات حقوق عمومی</i>، ۵۴ (۱)، ۱۱۹-۱۳۸.</p> <p>DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.q.2021.331763.2909</p> |
| DOI | 10.22059/jpls.q.2021.331763.2909 |
| ناشر | مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. |



۱. مقدمه

با مطالعه تاریخ حقوق می‌توان به میزان تأثیر انتخاب مکتب مشخصی از اخلاق توسط حاکمان کشور و نقشی که محتوای آن اخلاق برگزیده در شکل‌دهی به ساختار قدرت و نظریه‌های سیاسی دارد، پی برد. بحث از هستی‌شناسی حقایق اخلاقی و تحقیق در اینکه این حقایق چه تأثیری در ساماندهی به ساختار قدرت دارند، از مهم‌ترین و کهن‌ترین مسائل در قلمرو فلسفه حقوق به‌شمار می‌رود. آنچه مشخص است ارتباط عمیق و گسترده حقوق و اخلاق با یکدیگر در شکل‌دهی به ساختار جامعه انسانی است. این ارتباط بیشتر در اجرای هنجارها و به‌منظور حفظ نظم و ساماندهی عمومی خود را عیان می‌کند (خسروی، ۱۴۰۰: ۲۹۹). ارتباط این دو از آنجایی واجد اهمیت است که دولت‌ها تلاش می‌کنند با الهام از اخلاق مورد پذیرش جامعه به وضع قوانین بپردازند. حقوق و اخلاق هر دو در حوزه ارزش‌ها قرار دارند و مربوط به رفتارهای اختیاری انسان هستند؛ همین مسئله سبب ارتباط وسیع این دو مفهوم با یکدیگر و وجود مسائل و موضوعات مشترک میان آنها شده است. در این میان از جمله مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح حقوقی دیدگاه پوزیتیویستی است که اخلاق و حقوق را از اموری اعتباری، قراردادی و برآمده از عرف و عادات به‌شمار می‌آورد. در این دیدگاه احکام اخلاقی قابلیت توجیه معقول و عینی معتبر را ندارد. آنان معناداری یک گزاره را با معیاری به نام اصل تحقیق‌پذیری معین می‌کنند. این مفهوم دارای قرابت نزدیکی با نظریه غیرواقع‌گرایان اخلاقی است. در برابر دیدگاه پوزیتیویستی مکتب حقوق طبیعی وجود دارد که معتقد به واقعیت نفس‌الامر و عینی بودن اخلاق است. این مکتب حقوق را از علوم حقیقی که وظیفه کشف واقع دارد و توسط خدا، طبیعت یا علت وجودی به انسان‌ها اعطا شده است، می‌شناسد (محمودی و باقری، ۱۴۰۰: ۲). همچنین این نظریه قوانین حقوقی را دارای واقعیت عینی که خبر از حقیقت می‌دهند به‌شمار می‌آورد، از این‌رو رد برابر غیرواقع‌گرایان قرار می‌گیرد.

مکاتب اخلاقی به‌طور کلی به دو بخش نظریات واقع‌گرا و نظریات غیرواقع‌گرا تقسیم می‌شوند. تعریف محتوایی این دو مکتب در نحوه پاسخ به این پرسش نهفته است که آیا گزاره‌های اخلاقی بیان‌کننده واقعیتی عینی‌اند و از وجود رابطه‌ای واقعی گزارش می‌دهند یا این گزاره‌ها سرچشمه واقعی ندارند و صرف‌نظر از دستور و توصیه ناشی از احساس و سلیقه و قرارداد هستند؟ در این زمینه واقع‌گرایان قائل به سرچشمه واقعی برای احکام اخلاقی‌اند و غیرواقع‌گرایان چنین مأخذی را نمی‌پذیرند.

در مکاتب غیرواقع‌گرا، ارزش‌ها و الزامات اخلاقی غیرواقعی قلمداد می‌شود. به این صورت که ارزش‌های اخلاقی انکار و واقعیت آنان زیر سؤال می‌رود. در این نگرش «بایدها» از «هست‌ها» استخراج نمی‌شوند و خیر و شر در واقعیت و نفس‌الامر ریشه ندارند. به عبارتی تفکر اصلی در این مکتب بر این مبنا است که طبقه‌ای از گزاره‌های واقعی وجود دارند که منطقی‌متمایز از طبقه گزاره‌های ارزشی هستند و بین

این دو رابطه دوسویه یافت نمی‌شود. به تعبیر بهتر در این نظام اخلاقی هیچ گزاره «اخباری» نمی‌تواند مستلزم گزاره‌ای «ارزشی» باشد. از میان قائلان به این مکتب سه گرایش امرگرایی، احساس‌گرایی و توصیه‌گرایی وجود دارد که هر سه منشعب از پوزیتیویسم منطقی و فلسفه تحلیلی و توصیفی‌اند. در نقطه مقابل این نحله مکتب واقع‌گرایی را داریم که مدعی است در عالم، حقایق و ارزش‌هایی وجود دارد که خارج از باروها و عالم ذهن و ادراکات افراد زیست می‌کند. وجه مشخصه این دو مکتب در توانایی یا ناتوانی خرد خودبنیاد در شناخت این ارزش‌ها نهفته است. حال ارتباط مکتب اخلاقی غیر واقع‌گرایی با ساختار سیاسی حقوقی دولت‌های بی‌طرف در این است که ساختار اخلاقی و فلسفی این دولت‌ها به علت اتکا بر فردگرایی و لوازم آن که در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد منطبق با قلمرو نظری غیر واقع‌گرایان است. آنان ارزش را از حوزه استدلال و دانش خارج کرده و به حوزه دلخواه افراد واگذار کرده‌اند که این دیدگاه مقابل ساختار متناظر یعنی دولت‌های کمال‌گرا قرار دارد. دیدگاه‌های اخلاقی دولت کمال‌گرا بر خلاف دیدگاه اخلاقی دولت بی‌طرف اغلب تجویزی و توصیفی است.

با توجه به آنچه گفته شد هدف نگارندگان از نگارش پژوهش پیش رو، تبیین و شناخت مؤلفه‌ها و معیارهای اخلاقی در دسته‌بندی ساختارهای حکومتی و همچنین تحلیل شالوده‌های نظری دولت بی‌طرف است. از این رو هدف ما پاسخ به پرسش‌های مانند تبیین نسبت میان رویکرد اخلاقی غیر واقع‌گرایانه و رویکرد سیاسی دولت‌های لیبرال به صورت عام و دولت‌های بی‌طرف به صورت خاص و پاسخ به اینکه چه مواردی را می‌توان به عنوان بنیان‌های اخلاقی مشترک این دو گرایش نام برد؟ فرضیه اصلی پژوهش بر پایه تشابه معیارهای دو الگوی مطرح یعنی غیرواقع‌گرایی اخلاقی و دولت‌های بی‌طرف به علت اشتراک وسیع در مبانی نظری از جمله اتکا به خرد بشر به عنوان تنها کاشف حقایق، قبول نسبی‌گرایی از منظر فردی بودن گزاره‌های اخلاقی (البته نه از منظر گزاره‌های حقوق بشری)، قرارداد محوری و به طور خلاصه عدم ترتب مفروض میان هنجار اخلاقی و هنجار حقوقی است. از این رو بخش نخست را با تبیین مفاهیم دولت بی‌طرف و نظریه‌های اخلاقی آغاز می‌کنیم و در ادامه یک‌به‌یک نگرش‌های غالب دو دیدگاه را با تعاقب منطقی که بین هریک برقرار است، توضیح خواهیم داد.

۲. تبیین مفاهیم

به منظور تعیین و تبیین چارچوب نظری مفاهیم مورد استفاده، بخش نخست را به توضیح سه مفهوم اصلی پژوهش شامل ایده بی‌طرفی دولت، هستی‌شناسی اخلاقی، غیرواقع‌گرایی اخلاقی اختصاص می‌دهیم.

۱.۲. ایده بی‌طرفی دولت^۱: این ایده به‌عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی فلسفه سیاسی لیبرال که حاصل نظریه‌پردازی شماری از نویسندگان معاصر همچون جان رالز و رونالد دورکین است، شناخته می‌شود. البته این ایده از میراثی غنی برخوردار است و تبار آن را می‌توان در اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی فلاسفه عصر روشنگری چون جان لاک، کانت و استورات میل جست‌وجو کرد. به‌طور کلی دولت‌های بی‌طرف که حاصل تعمیم ایده‌هایی چون سکولاریسم و لائسیسم و نسبت آن با اخلاق، دین و سنت است، نسبت به تلقی‌های خیر بی‌طرف هستند. نقطه عزیمت ایده بی‌طرفی در جوامع مدرن، اذعان به گسترش تصورات متضاد و گوناگون افراد از خیر و پذیرش کثرت‌گرایی به‌عنوان پیامد طبیعی عملکرد آزادانه عقل است (سوزان، ۱۳۹۵: ۳۰). بر این اساس نمی‌توان یکدیگر را مورد قضاوت قرار داد و مدعی وجود اخلاق مشترک همگانی بود، زیرا جامعه مرکب از عاملان اخلاقی دارای برداشت‌های متنوع از خیر است، که در آن هیچ برداشت خاصی از خیر از پیش مسلم گرفته نمی‌شود. به دیگر سخن از منظر بی‌طرفی «باور به اینکه امکان دارد دولت بتواند به روشی دست یابد که هدف‌ها و مقاصد گوناگون آدمی را به‌طور هماهنگ و با هم به تحقق برساند، اشتباه محض است. ضرورت‌گزینش در میان خواست‌های مطلق متفاوت، مشخصه ناگزیر خصوصیت انسانی به‌شمار می‌رود و همین است که آزادی را ارزشمند می‌سازد. به همین علت یکی از الگوهای نظری بی‌طرفان پورالیسم است. از این منظر کثرت‌گرایی از این حیث که به واقعیت تکثر در غایات و مقاصد انسانی گردن می‌نهد و می‌داند که این هدف‌ها را که در رقابت دائم با یکدیگرند، نمی‌توان با هم وفق داد، به واقعیت نزدیک‌تر است (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۶: ۷۳۳). در این نظریه شهروندان حق دارند مفهوم‌های خیر خویش را در زندگی فردی و اجتماعی آزادانه برگزینند؛ مشروط بر اینکه حریم حق‌ها و آزادی‌های دیگر شهروندان را مورد تجاوز قرار ندهند (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۴۴۱). در فلسفه سیاسی دولت‌های بی‌طرف، امر رئال یعنی امر واقعی جانشین ایده‌آل‌ها، فضیلت‌ها و آرمان‌ها می‌شود. در این تفکر باور به تهی بودن دنیای واقعی از ارزش یا منشأیی برای ارزش، و نیز اعتقاد به فردگرایی و انجام امور تنها با تکیه بر خرد خود بنیاد سبب ایجاد مکتبی می‌گردد که تنها منشأ اعتبار گزاره‌های اخلاقی را اراده و میل فرد معرفی می‌کند. به‌طور خلاصه در این نظریه نقش دولت، قادر ساختن افراد به ابراز طبیعت خود و پیگیری مفهوم ارزشی خودمختارانه و طرح آنان برای زندگی است. از این رو با توجه به مبانی که در ادامه آنها را توضیح خواهیم داد مشخص می‌شود بی‌طرفان چگونه از مواضع غیرواقع‌گرایان اخلاقی برای تئوریزه کردن ساختار خود (که دیگر در آن سخنی از ارتقا فضائل اخلاقی و جهان‌شمول زده نمی‌شود) استفاده می‌کنند.

۲.۲. هستی‌شناسی اخلاقی: اساساً هستی‌شناسی یا آنتولوژی به مطالعه فلسفه طبیعت هستی، وجود

و ساختار واقعیات می‌پردازد. در این میان هستی‌شناسی اخلاقی از وجود و نحوه وجود مفاهیم و جمله‌های اخلاقی بحث می‌کند. پاسخ به پرسش هستی‌شناسی در حوزه اخلاق به دسته‌بندی دو شاخه اصلی فلسفه اخلاق شامل اخلاق هنجاری و فرا اخلاقی منجر می‌شود. اخلاق هنجاری تمرکز خود را بر روی اینکه «چه چیزی اخلاقی است» قرار می‌دهد و فرااخلاقیان بر محور «چیستی اخلاق» متمرکزند. آنان به دنبال تبیین حد و تعیین صحیح بار معنایی برای مفاهیم و جمله‌های اخلاقی‌اند. بر این اساس هستی‌شناسی اخلاقی، دانشی است که از وجود و نحوه وجود مفاهیم و جمله‌های اخلاقی بحث می‌کند. در دیدگاه فرااخلاقیان که به دنبال هستی‌شناسی اخلاقی هستند، اخلاق به دو دسته واقع‌گرایی^۱ و غیرواقع‌گرایی^۲ تقسیم می‌شود. در نظریه واقع‌گرایی اخلاقی، بررسی‌ها حول محور اینکه کدام اعمال درست و کدام اعمال خطاست، نگریسته می‌شود. واقع‌گرایان اخلاقی که در اصطلاح عینیت‌گرایان^۳ نیز خوانده می‌شوند، ادعا دارند که حکم‌های اخلاقی به صورت گزاره اخباری بیان می‌شود و جنبه توصیه‌ای دارند. در یک تعریف کلی واقع‌گرایی اخلاقی را می‌توان نظریه‌ای دانست که بر طبق آن احکام اخلاقی قابل صدق و کذب هستند و اخلاق برخوردار از نوعی عینیت است، یعنی هنگامی که صادق هستند مستقل از ابزارها و آن چیزی هستند که یک فرد در مکانی خاص و در اوضاع و احوالی خاص برای آنها در نظر می‌گیرد. به طوری که صدق و کذب آن‌ها مستقل از ذهنیت اشخاص تعیین می‌شوند و ناشی از عواطف و تخیلات انسانی نیست. بر این اساس با توجه به اینکه این اخلاقیات حقیقتشان بر وجود به‌کاربرنده و داننده مبتنی نیست؛ جهان‌شمول و همگانی به حساب می‌آیند که در هر شرایطی گزاره‌ها چه بر مبنای بد و چه خوب نمایان می‌سازد (کرچین، ۱۳۹۹: ۴۸). برای مثال در این تفکر در هر صورت اگر کسی بگوید «فلان عمل منافی عفت به حساب می‌آید» همواره به صورت جهان‌شمول این گزاره صادق است. گزاره‌های اخلاقی در این نظریه کشف‌شدنی هستند نه خلق‌شدنی و نه ناشی از قرارداد. در برابر این نظریه و آنچه موضوع بحث این نوشتار است، با غیرواقع‌گرایان اخلاقی روبه‌رو هستیم.

۲. ۳. غیرواقع‌گرایی اخلاقی: این نظریه طبق آنچه گفته شد به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین ملاک‌های تمایز نگرش‌های مختلف اخلاقی انگاشته می‌شود. قائلان به این دیدگاه بر این باورند که احکام و گزاره‌های اخلاقی، از سنخ جملات «انشایی» هستند، یعنی آنها را صدق و کذب‌پذیر نمی‌دانند. در این مقوله دانش و ارزش و به‌عبارت دیگر، «هست و باید» دو امر کاملاً جدا بوده و ارتباطی با هم ندارند یا به عبارتی «بایدها» از «هست‌ها» بر نمی‌خیزند و واقعیت‌ها از دادن ارزش‌ها، برای همیشه عقیم‌اند. در این نظریه طبیعت و فضیلت را یکی کردن و اخلاق را همگام علم آوردن و تکلیف را از

1. Moral Realism
2. Anti-realism
3. Moral Objectivism

توصیف اخذ کردن کاری نادرست، غیرمنطقی و ناشدنی است (سروش، ۱۳۵۷: ۲۰۵). همچنین بر این نکته تأکید دارند که موفقیت علم در آن است که به حقیقتِ نسبی اعتقاد داشته باشد. دلیل این امر از آنجا ناشی می‌شود که اعتقاد دارند تاریخ علم و اخلاق گورستان نظریه‌هایی بوده است که زمانی موفق بودند، اما بعداً کنار گذاشته شدند. از این رو هیچ‌گاه نمی‌توان به صورت قطع از مطلق بودن گزاره‌ای صحبت کرد (Mizrahi, 2020: 7).

۳. بحث و نظر

محور اصلی و دال مرکزی گفتار ما در این پژوهش بازخوانی بنیان‌های اخلاقی دولت‌های بی‌طرف است. بر این اساس جوهر دولت به‌ویژه در خوانش لیبرال آن بی‌طرفی عمومی نسبت به دامنه گسترده‌ای از مسائل اخلاقی است. در این نظریه دولت باید در قبال تلقی‌های شهروندان از زندگی سعادت‌مندانه بی‌طرف بماند و نباید هیچ برداشت خاصی از خیر را بر دیگر برداشت‌ها رجحان دهد. بینش بی‌طرفانه معتقد است که اخلاق سیاسی باید معطوف به حق باشد و تصمیم‌گیری درباره خیر را به افراد واگذار کند؛ چراکه ترجیح یک تلقی بر سایر تلقی‌ها چه به علت اعتقاد دولت به برتری ذاتی یک برداشت و چه به دلیل پشتیبانی اکثریت جامعه از آن برداشت و در نهایت چه به انگیزه دولت برای اشاعه زندگی خوب و خیرخواه ناقض آزادی فردی و برابری میان شهروندان است (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۵: ۱۱۹). از نظر رونالد دوکین تصمیم‌های سیاسی تا حد امکان باید از هر مفهوم جهت‌دارانه خاصی که از زندگی و تلقی مطلوب شهروندان نشأت می‌گیرد مستقل بماند، زیرا از آنجا که شهروندان یک جامعه از نظر تلقی‌های ذهنی متفاوت‌اند، دولت اگر یک تلقی را بر تلقی‌های دیگر ترجیح دهد آنگاه نمی‌تواند ادعای عدالت و برابری در رفتار با شهروندان را داشته باشد.

در نگاه دولت بی‌طرف، جهان واقعیات، نسبت به داوری‌های اخلاقی بی‌طرف و عاری از هرگونه بُعد اخلاقی است. در این زمینه دولت ایده‌آل دولتی است در تعیین سعادت و خیر افراد دخالت نکند (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۴۰۲). طبق این نگرش اساساً ارزش در دنیای واقعی جایگاهی ندارد. به عبارتی، ویژگی خاصی که منشأ گزاره‌های ارزشی باشد، وجود ندارد. در این نظریه سیاسی باید ارزش‌ها را در جایی دیگر یعنی «اراده انسان» جست‌وجو کرد؛ «ارزش به دنیای درونی کارکردهای واقعیت، یعنی دنیای علم و قضایای وابسته به واقعیت، تعلق ندارد. بنابراین باید در جای دیگری باشد. ارزش به‌نوعی به اراده انسان متصل است؛ در دنیای حاضر تصور از «خوب» غیرقابل تعریف و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند» (گرائی و حسین‌زاده، ۱۳۹۵: ۴۰).

هدفی که بی‌طرفی از تأکید بر نبود «بایدها و نبایدها» دنبال می‌کند این است که هر فرد «خود»

می‌تواند ارزش‌های خویش را خلق کند و اخلاقیات خاص خویش را بسازد. غیرقابل تعریف بودن مفهوم «خوبی» و معنا بخشی اراده انسان به آن، چیزی جز پذیرش مکتب غیر واقع‌گرایی اخلاق نیست. این نظریه با قائل بودن به جدایی میان ارزش و واقعیت معتقد است که بین واقعیات و ارزشیابی اخلاقی لزوماً ارتباطی وجود ندارد (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۲۳). اندیشه اخلاقی افراد مستقل است؛ این استقلال بدان معناست که فرد ملزم به پذیرش فرمان‌های اخلاقی نهادهای دینی یا دنیوی نبوده و داوری فرد به هیچ‌وجه به وسیله پیامدهای اخلاقی و ذاتی خود واقعیات محدود نمی‌شود (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۲۵). این استقلال و تفکر اخلاقی تأثیر بسیاری بر حقوق عمومی و مناسبات میان دولت و شهروندان گذاشته است. با توجه به شناخت ابتدایی که از دولت‌های بی‌طرف به دست آوردیم، مبانی اخلاقی مشترک ساختار سیاسی-حقوقی آنان و غیرواقع‌گرایان اخلاقی را که منجر به به وجود آمدن الگوهایی مانند پذیرش پلورالیسم دینی، صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین، دولت حداقلی، حاکمیت قانون و اندیشه نسبی‌گرایی برای ما می‌شود، مشخص می‌شود. محور اصلی اندیشه فلاسفه بی‌طرفی صیانت از آزادی شهروندان و ترسیم مرزهای روشن مداخله حکومت در سایه پذیرش اراده و میل افراد در انتخاب گزاره‌های اخلاقی است. انسان خودمختار حق محور، در کانون توجه عمده بی‌طرفان قرار دارد. برای این انسان، «آزادی» چون ارزشی نگریسته می‌شود که غایت سیاست‌ورزی و حکمرانی در آن نهفته است. از همین جاست که ایده تقدم حق بر خیر، به مثابه شالوده نظری بی‌طرفی نمایان می‌شود.

این نظریه بدون دخالت غایات برتر و طرح‌های متنوع زندگی، صرف انسانیت انسان و فاعلیت اخلاقی وی فارغ از اعمال نفوذ از سوی فاعلان اخلاقی دیگر را در تأسیس نظام حقوقی مبنا قرار می‌دهد. پیرو اولویت حق بر خیر، حکومت در مقام قانونگذاری و تأسیس بافت‌های حقوقی، بدون پیش‌فرض گرفتن الگوی خاصی از سعادت و الزامات اخلاقی، حق‌ها و آزادی‌ها را بر بنیان عقلانیت و تکررگرایی شناسایی می‌کند. همچنین در این خصوص بی‌طرف‌گرایان با تأکید بر ضرورت تقدم حق بر خیر و احترام به حقوق افراد در انتخاب هر نوع از سبک زندگی اساساً نگاهی محتوایی و ماهوی به اصل حاکمیت قانون دارند و همان‌طور که گفته شد نظام حقوقی را تنها در صورت صیانت از «آزادی» دارای مشروعیت می‌دانند، زیرا در این نظام غایت تمامی هنجارهای حقوقی و سبب‌گایی هر کنش و واکنش حقوقی نهادهای موجود «فرد» و «اراده» اوست. در توضیح بیشتر خوانش بی‌طرف‌گرایانه از حاکمیت قانون، رسالت اصلی نظام حقوقی را تقویت حوزه خصوصی و تضمین توانایی شهروندان در دنبال کردن گزینه‌های متکثر اخلاقی می‌دانند (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۵: ۱۶۶).

در نهایت اینکه اساساً پذیرش این تفکر به معنای غلبه اندیشه دولت‌ستیزی عنوان می‌شود. دولت در اینجا به طور مشخص به معنای نهادی که خواهان تسلط بر شئون فردی و خصوصی افراد به منظور هدایت آنان به سمت زندگی سعادت‌مندانه است. دولت بی‌طرف به واسطه عدم تقید به غایات اخلاقی و

ارزش‌های متنازع‌فیه زندگی فضیلت‌مندانه، پذیرای دولت حداقلی، غیرفرهمند، همراه با ترسیم مرزهای روشن حوزه خصوصی از عمومی است. مدافعان این دیدگاه بر مدار توجیهاتی مانند خود آیینی، اتکا به خرد خودبنیاد، غایت به ذات‌انگاری انسان وجود حکومت را مردود می‌دانند. این آموزه‌ها از نگرش‌های اخلاقی خاصی نشأت می‌گیرد، در این میان غیرواقع‌گرایان دارای مبانی مشترکی با بنیان‌های نظری بی‌طرفی دولت هستند که در ادامه هریک را به‌صورت تحلیلی بررسی خواهیم کرد.

۱.۳. فردگرایی

از آنجا که ابتدایی‌ترین دلیل بی‌طرفی به‌صورت خاص و انواع دیگر اشکال حکومت و نظریه‌های سیاسی لیبرال به‌صورت عام، برآمده از تفکر فردگرایی است، تحلیل اخلاق غیرواقع‌گرایی حاکم بر این قسم دولت‌ها را با تشریح دیدگاه‌های فردگرایانه آغاز می‌کنیم. بر این اساس، هسته اصلی و هستی‌شناختی دولت‌های بی‌طرف و ایضاً مکتب اخلاقی غیرواقع‌گرایی فردگرایی است. در این نظریه فرد از نظر هستی‌شناختی اصیل، واقعی و حقیقی قلمداد می‌شود، او پیش از پیدایش هرگونه سازوکارهای جمعی و هویت اجتماعی، صاحب وجود بوده است. واقعیتی که فردگرایی بر آن تأکید دارد، در این امر نهفته است که هرکس همان کسی است که هست و نه چیز یا کس دیگری، از این منظر تفاوت‌های انسان بیشترین اهمیت را دارد، زیرا این تفاوت‌ها هستند که هویت انسان را می‌سازند و حتی نبوغ فردی و تمدن‌ها را از این دست تفاوت‌ها می‌توان تبیین کرد (برلین، ۱۳۹۸: ۲۸). در فردگرایی حاکم بر حکومت بی‌طرف، فرد بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌شود آنان برای فرد ارزش اخلاقی والاتری از جامعه یا هر گروه جمعی دیگر در نظر می‌گیرند. به‌عبارت دیگر، بی‌طرفان با تقدم فرد بر دولت و جامعه حقوق ویژه‌ای را برای محافظت از او ترسیم می‌کند. در این دیدگاه، واجدان اصلی حقوق و صاحبان حق افراد هستند و هدف حوزه سیاسی چیزی جز خدمات‌رسانی در جهت علایق و اهداف فردی با هدف حفاظت از شهروندان در فرایند به‌کارگیری حقوق خویش نیست. در این وضعیت، دولت باید افراد را در جهت تعقیب آنچه آنان خیر تلقی می‌کنند و آنچه در منظومه فکری شهروندان ارزش قلمداد می‌شود آزاد بگذارد (شهریاری، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۸). هر شخص از امیال و سودهای خویش الهام و انگیزه می‌گیرد و بنا به تعریف، بهترین داور علایق و منافع خویش است، از این لحاظ نهادها باید از داوری به جای فرد پرهیز کنند. هیچ اخلاق یا دکترینی وجود ندارد که بتواند فرد را مجبور کند و هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی را به او تحمیل کند، چون او منطقاً منبع همه ارزش‌هاست؛ در این نگرش مصالح عمومی ارزش اول قلمداد نمی‌شود.

از ایده‌های اصلی پیش‌برنده اصل فردگرایی یقین به کافی بودن عقلانیت و خرد خودبنیاد افراد برای درک مسائل و الزامات اخلاقی است؛ در این روش عقل برای دستیابی به سعادت هر فرد کافی است. به

این ترتیب، عقلانیت پس از فردگرایی از اضلاع اصلی تفکر بی‌طرفی شمرده می‌شود. بی‌طرفان بنا را بر این می‌گذارند که «فرد» با توجه به اینکه سرچشمه اصلی ارزش‌ها تلقی می‌شود، پس کافی بودن عقل او را برای درک حقایق باید پذیرفت (توحیدفام، ۱۳۸۴: ۱۷۰). به این ترتیب از پیامدهای اصلی اعطای اصالت به فرد به رسمیت شناختن خرد خودبنیاد اوست. عقل لیبرالی تحت تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری ماهیت تجربه‌گرایانه دارد. عقل روشنگری پیگیری حقایق معرفتی و رفتاری را غیرضروری می‌داند و به «خودمختاری» و «خودبستگی» انسان حکم می‌کند. در اینجا برخلاف عقل سنتی، کارکرد عقل نه دیگر کشف حقایق بلکه ساختن حقایق است. حقایق دیگر کشف شدنی نیست بلکه مصنوع فکر بشر است؛ بشر می‌تواند به شکل دلخواه آنها را بسازد. کانت با پیوند زدن موجودیت جهان به فکر انسان، ادعا کرد: «جهان ما آن اندازه موجود است که ما فکر می‌کنیم، یعنی آن اندازه که تابع قوانین تفکر است وجود دارد» (کانت، ۱۳۹۹: ۷۵). در این نظر چنین انتظامی احتمالاً به سعادت بیشتر انسان خواهد انجامید. عقل لیبرالی تحت تأثیر دانش تجربی کمیت‌گراست (صانعی دره‌بیدی، ۱۳۶۸: ۴۸). این ویژگی موجب شده است، بسیاری از مباحث نظری الهیاتی، اخلاقی و فلسفی در ارزیابی‌های این عقل، بی‌فایده و عبث خوانده شوند. پذیرش این دیدگاه با خود غیرواقع‌گرایی، پوزیتیویست و بی‌معنایی گزاره‌های دینی را به‌همراه آورد. معیار پوزیتیویست‌ها به مانند غیرواقع‌گرایان برای معناداری یک قضیه عبارت است از: اصل تحقیق‌پذیری یا آنچه تجربه‌گرایی^۱ خوانده می‌شود؛ یعنی شرط معناداری یک گزاره صرفاً این است که قابل تأیید با مشاهده حسی باشد. مطابق این معیار، هر قضیه‌ای در اخلاق (یا زیبایی‌شناسی، دین و حتی بسیاری از قضایای روزانه مربوط به امور متافیزیکی) احساس‌گرایانه است (Vallverdu, 2015: 19). از لوازم پذیرش آنچه در خصوص فردگرایی و عقلانیت گفته شد اعتقاد به ذهنیت‌گرایی در مسائل اخلاقی است.

۲.۳. ذهنیت‌گرایی^۲ (در خصوص ماهیت اخلاق)

از نظر مبانی فلسفی غیرواقع‌گرایان اگر اخلاق را نه موضوع معرفت عقلانی، بلکه موضوع ترجیحات یا احساسات شخصی بدانیم، قائل به پذیرش نظریه ذهنیت‌گرایی اخلاقی شده‌ایم. در این نظریه، اخلاق چیزی جز مجموعه‌ای از قراردادهای اجتماعی نیست. بر این اساس هیچ امری مطلقاً خیر یا شر قلمداد نمی‌شود و قاعده کلی درباره خیر و شر اخلاقی که ناشی از ذات و طبیعت اشیا باشد، وجود ندارد (ملایوسفی، ۱۳۸۳: ۳). در اندیشه دولت بی‌طرف نیز ذهنیت‌گرایی نقطه آغازین به حساب می‌آید زیرا در ابتدای اندیشیدن فلسفی «حقیقت» امری ذهنی است، ذهنی‌گرایی کانون تجربه، شناخت و کنش‌ها را در ذهن انسان جست‌وجو می‌کند. در ذهنی‌گرایی، فرایندهای ناظر بر شناخت و خلق دانش، برآمده از امور

1. Empiricism

2. Moral Subjectivism

واقع در ذهن انسان هستند. به بیان کوتاه، بنا بر این اصل، امور واقع همان باورها، معناها و ارزش‌هایی هستند که افراد به کنش‌ها، موقعیت‌ها و محیط‌های خود منضم می‌سازند. بر اساس تفکر ذهنی‌گرایی، هیچ معیار و سنجۀ عینی، عام و فراگیری وجود ندارد که با ارجاع به آن بتوان گزینش‌ها و تصمیم‌ها را به نحوی عینی سنجید و داوری کرد؛ چراکه کنش‌های افراد بر پایه ارزش‌ها و سنجه‌هایی صورت می‌بندند و معنا پیدا می‌کنند که همگی ریشه در دانش، باورها، انتظارات، تجربه‌ها و تأملات خود آنها دارند (توسلی و رستمیان، ۱۳۹۶: ۳). بر این اساس ارزش امور برای افراد از طریق ارجاع به وضعیت ذهنی آنها، خواسته و نگرش‌ها و احساسات و عواطفشان تعیین می‌شود. در این صورت، دلیلی برای اقدام حکومت برای تحقق الگوی موردنظر از زندگی خوب وجود ندارد، زیرا ارزش‌گذاری پدیده‌ها در ذهنیت افراد صورت می‌گیرد (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۵: ۱۳۸). بر اساس این ادعای ذهنی‌گرایان که اخلاق چیزی جز مجموعه‌ای از قراردادهای مرضی‌الطرفینی در اجتماع نیست، به‌سوی یکی از مهم‌ترین اصول اولیه تفکر غیرواقع‌گرایی اخلاقی و نظریه دولت بی‌طرف یعنی قراردادگرایی رهنمون خواهیم شد.

۳.۳. قراردادگرایی^۱

در حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق قراردادگرایی نظریه‌ای است که طبق آن یک عمل، رویه، قانون یا ساختار سیاسی و اجتماعی، از لحاظ اخلاقی زمانی مشروع، مجاز و یا عادلانه است که مورد توافق اصیل اعضای جامعه قرار گرفته باشد (Vallentyne, 2003: 53). این توافق با استفاده از یک قرارداد نانوشته به دست می‌آید. به عبارتی در اینجا وظیفه یک نظریه اخلاقی آن است که با ارجاع به توافق معقول بین افرادِ عاقلِ آزاد که دارای انگیزه‌های اخلاقی‌اند و در وضعیت برابر قرار دارند، مشخص سازد که امر اخلاقی مورد توافق همگان کدام است. قراردادگرایی از آثار پذیرش ذهنیت‌گرایی و فردگرایی است که جلوه‌های آن را می‌توان در ساختار سیاسی حقوقی دولت‌های بی‌طرف مشاهده کرد، زیرا در این دولت‌ها خواسته‌های انسان‌ها دارای جایگاه و ارزش اخلاقی والایی هستند و در مرکز توجه قرار دارند و فی‌نفسه هدف‌اند. به عبارتی، افراد از حقوق غیرقابل تخطی برخوردارند و ممکن نیست این حقوق در زندگی فردی قربانی خیر بزرگ‌تری شود (پیک حرفه، ۱۳۸۹: ۳۶). از جمله معیارهایی که برای پذیرش امر اخلاقی در قراردادگرایی وجود دارد، معیار عکس‌پذیری است؛ یعنی انسان تنها در صورتی بی‌طرفانه عمل می‌کند که از آن عمل خاص منحصرأ به همان شکل دفاع کند، حتی اگر نقش طرفین آن کنش، معکوس شده باشد (شریفی، ۱۳۸۳: ۳). برای مثال اگر انجام فلان عمل برای دیگران غیراخلاقی است، در شرایط برابر نسبت به خود شخص نیست غیراخلاقی قلمداد شود. معیار دیگر تعمیم‌پذیری است که در

نظریه اخلاق وظیفه‌گرایی کانت نیز شاهد آن هستیم، او اعتقاد دارد منشأ تعیین وظیفه امر مطلق^۱ است. «تنها طبق قاعده‌ای عمل کن که در همان حال بتوانی اراده کنی که به قانونی عام تبدیل شود» (کانت، ۱۳۸۸: ۳۹). هرگاه عملی انجام می‌دهیم، یک قاعده یا ضابطه در ذهن داریم. از نظر کانت، ضابطه‌ای که در صورت جهان‌شمولیت، به تناقض در مفهوم یا تناقض در اراده شود، در این آزمون رد منجر می‌شود. همین مسئله در مکتب بی‌طرفی نیز وجود دارد. در این مکتب معیار و ارزش امور بر اساس قرارداد سنجیده می‌شود. قراردادگرایی در این مکتب تباری قدیمی دارد ولی بیشتر از اندیشه‌های ریشه‌یابی می‌گیرد. در نظر او، ملاکی برای ارزش‌های اخلاقی و رای قرارداد افراد، وجود ندارد. از این‌رو تا انسان‌ها درباره ارزش‌های خاصی قرارداد وضع نکنند، هیچ ارزش اخلاقی‌ای به وجود نمی‌آید. این معیار کاملاً غیرواقعی گرایانه است و توانایی تبیین ارزش‌های اخلاقی را بر اساس معیاری واقعی ندارد. همچنین جان رالز به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان مطرح بی‌طرفی از مدافعان قرار دادگرایی در حوزه اخلاق به حساب می‌آید. از نظر او در وجود واقعیات اخلاقی خواه طبیعی یا فراطبیعی که بتوانند توسط ما کشف یا شهود شوند، تردید وجود دارد. رالز در سال ۱۹۸۹ در مقاله‌ای با عنوان «مباحثی در فلسفه اخلاق کانت»^۲ به رد اصول نخستین می‌پردازد. مقصود از «اصول نخستین» همان اصول برگرفته از نظام اخلاقی ارزش‌هایی است که فرض شده که مستقل از مفاهیم فرد و جامعه هستند و بدون لحاظ نقش اجتماعی و عمومی می‌توان آنها را صادق یا کاذب دانست (Rawls, 1999: 49). از نظر او قراردادگرایی ابعاد بسیاری دارد اما در قراردادگرایی سودمحور حتی می‌توان قواعد اخلاقی را ابزاری برای دستیابی به اهداف و ارضای تمایلات غیراخلاقی به کار برد، زیرا اخلاق تنها بر پایه اصول انتخاب عقلایی بنا نهاده می‌شود. در اینجا اخلاق نهادی است ساخته دست بشر که فقط تا آن مرحله موجه است که به‌طور مؤثری سبب افزایش ارضای تمایلات شود. آنچه در این نظریه واجد ارزش است تمایلات و ترجیحات آدمی است، نه باید‌ها و تکالیف اخلاقی (پیک حرفه، ۱۳۸۹: ۳۸) به‌طور کلی مطابق اندیشه قراردادگرایی، ارزش‌های اخلاقی و رای قرارداد افراد، هیچ ملاکی ندارد و از این‌رو تا انسان‌ها درباره ارزش‌های خاصی قرارداد تنظیم نکنند، هیچ ارزش اخلاقی به وجود نمی‌آید. این معیار کاملاً غیر واقع‌گرایانه است و توانایی تبیین ارزش‌های اخلاقی را بر اساس معیاری واقعی ارائه نمی‌دهد (فراکنا، ۱۳۸۳: ۵۵).

۴.۳. نسبی‌گرایی^۳

نسبی‌گرایی از دیگر دلایل موجهه بی‌طرفی دولت‌ها محسوب می‌شود. نسبی‌گرایان منشأ واقعی برای گزاره‌های اخلاقی قائل نیستند، در این تفکر، هیچ حکم اخلاقی را نمی‌توان یافت که فراتر از سلايق و

1. Categorical Imperative
2. Themes in Kant's Moral Philosophy
3. Moral Relativism

توافقات جمعی و اموری از این قبیل اعتبار داشته باشد. بنابراین، مطابق این نظریه اساساً حکمی اخلاقی که بدون قید و شرط معتبر باشد، وجود ندارد. اینان معتقدند که تصور وجود حقیقتی جهان‌شمول در حوزه اخلاق، افسانه‌ای بیش نیست. تنها چیزی که وجود دارد، دستورها، سلايق و قراردادهای گوناگون است که آنان را هم نمی‌توان صحیح یا ناصحیح دانست. در نسبی‌گرایی مانند آنچه در تعریف غیرواقع‌گرایان گفته شد معیار مستقلی از درست و نادرست امور وجود ندارد. معیاری که بتوان بر اساس آن، درباره صحت و سقم دستورها قضاوت کرد. همچنین در این نظریه موضوعات خاصی مانند معرفت و اخلاق به‌طور ذاتی و اساسی فاقد چارچوب حقیقی و موجه هستند. همه حقایق و معرفت‌ها نسبی‌اند و جهان در معرض تفسیرهای گوناگون است. از این‌رو معتقدان باور دارند: «هیچ حکم اخلاقی کلی و مطلق وجود ندارد. هریک از این احکام، تحت شرایطی خاص معتبرند و با تغییر آن شرایط، آن احکام فاقد ارزش خواهند شد. حتی فرضی که دو حکم در شرایط متفاوت متناقض شوند نیز امکان‌پذیر است» (گرائی و حسین‌زاده، ۱۳۹۵: ۴۵). همین گزاره را غیرواقع‌گرایان نیز عنوان می‌کنند آنان معتقدند «هیچ حکم اخلاقی را نمی‌توان یافت که فراتر از خواست‌ها و توافقات جمعی، اعتبار داشته باشد» دو اصلی که در گفتار پیش به آن پرداختیم، یعنی «ذهنی‌گرایی» و «قراردادگرایی» دو صورت از چهره اصلی نسبی‌گرایی به‌شمار می‌روند، در ذهنی‌گرایی طبق آنچه گفته شد ارزش‌ها و اصول اخلاقی وابسته به فرد است و در قرار دادگرایی وابسته به فرهنگ، که هر دو اموری نسبی‌اند و از فردی به فرد دیگر متفاوت است. به عبارت بهتر در این نظریات جهان به ظرفیت شناختی ما بستگی دارد. این انسان‌ها هستند که ساکنان و سازندگان جهان هستند (Butchvarov, 2005: 4).

آزادی مورد پذیرش در ساختار سیاسی_حقوقی دولت‌های بی‌طرف از نگرش نسبی‌گرایانه آنان به اخلاق نشأت می‌گیرد. در نسبی‌گرایی ما نمی‌توانیم در امور سایر افراد و جوامع دخالت کرده و آنان را مجبور به عمل طبق معیارهای خاص کنیم. فراتر از این نسبی‌گرایان قضاوت و داوری در خصوص رفتارها یا معیارهای اخلاقی افراد یا جوامع گوناگون را امری غلط و نادرست می‌داند (شالی، ۱۳۸۰: ۵). در این نظریه به‌هنگام مشاهده تعرض میان معیارهای اخلاقی یا اعمال ما و افراد و جوامع دیگر، باید تسامح و مدارا به خرج دهیم و به هیچ عنوان نحوه عملکرد خاص خود را به دیگران تحمیل نکنیم. همچنین نباید در پی معیارهایی فراتر از معیارهای شخصی یا قراردادهای اجتماعی باشیم، چراکه اساساً چنین معیارهایی وجود ندارند (رهام، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

در همین خصوص، طبق رویکرد بی‌طرفی، مقایسه ارزشی برداشت‌های خیر متضاد افراد لزومی ندارد و بر این اساس، افراد جامعه برای تعقیب برنامه‌های زندگی دلخواه خود که به نقض اصول عدالت و حق‌ها و آزادی‌های دیگران نینجامد، آزادند. اساس ادعای بی‌طرف‌گرایان از این قرار است که برای نیل به زندگی خوب به دو پیش‌شرط نیازمندیم: اول اینکه هدایت زندگی ما از درون و منطبق با اعتقاداتمان در

مورد اموری باشد که به زندگی ارزش می‌دهد؛ یعنی پذیرش یک امر نسبی. از این‌رو افراد باید منابع و آزادی‌های لازم برای پیشبرد زندگی هماهنگ با باورهایشان در باب ارزش‌ها را بدون وا همه از تبعیض و مجازات در اختیار داشته باشند. از این‌رو بی‌طرفان همواره نگران حریم خصوصی فردی و مخالف تحمیل اخلاقیات هستند. پیش‌شرط دوم این است که ما در زیر سؤال بردن آن باورها و آزمودن آنها در پرتو هر نوع داده، نمونه یا بحث‌هایی که فرهنگمان می‌تواند فراهم کند، آزاد باشیم.

۵.۳. کثرت‌گرایی اخلاقی^۱

یکی دیگر از ویژگی‌های غیرواقع‌گرایی اخلاقی کثرت‌گرایی است که از بنیان‌های سیاسی دولت‌های بی‌طرف نیز به‌شمار می‌رود. کثرت‌گرایی از پیامدهای پذیرش نسبی‌گرایی است. از این منظر همه نظریات و احکام اخلاقی، هر چند متعارض و متضاد هم باشند، به یک اندازه قابل قبول خواهند بود. ارزش‌ها، هنجارها، آرمان‌ها، حقوق و فضایل اخلاقی متنوع‌اند به‌گونه‌ای که رتبه‌بندی آنان قابل پذیرش نیست و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را به دیدگاهی واحد فرو کاهید. اخلاقیات، اهداف بسیاری را در خصوص گستره وسیعی از علایق بشری تأمین می‌کنند؛ بنابراین بعید است که یک نظریه یکپارچه، درباره یک موضوع اخلاقی، پاسخگوی همه ارزش‌های حاصل باشد (ظهیری، ۱۳۸۴: ۶). در کثرت‌گرایی ارزشی اعتقاد بر این است که ارزش‌های غایی بشر عینی، اما مختلف‌اند و این اختلاف فروکاستنی نیست و آنگاه که در تضاد قرار می‌گیرند، نامتوافق و قیاس‌ناپذیرند؛ یعنی با هیچ مقیاس عقلانی نمی‌توان آنها را با هم سنجید. پیامدهای این اندیشه برای فلسفه سیاسی این است که تصور جامعه کاملی که در آن همه آرمان‌ها و خیرهای اصیل به‌دست آید، ذاتاً ناسازگار و متناقض است. زندگی سیاسی نیز مانند زندگی اخلاقی، پر از انتخاب‌های اساسی میان خیر و شرهای رقیب است و عقل در این موارد، ما را بی‌یار و یاور می‌گذارد. از این منظر کثرت‌گرایی اخلاقی به این تقریر که مکاتب مختلف و به ظاهر متناقض اخلاقی هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارند و همه به یک اندازه قابل قبول هستند؛ هم‌معنا با نسبییت‌گرایی اخلاقی است و از لوازم و پیامدهای غیر واقع‌گرایی اخلاقی به‌شمار می‌رود. در این زمینه از جمله ایده‌هایی که با رد وجود الگویی واحد و عینی از منظر معرفت‌شناختی در نظریه غیرواقع‌گرایی و دولت‌های بی‌طرف به چشم می‌خورد، نظریه احساس‌گرایی است.

۶.۳. احساس‌گرایی^۲

احساس‌گرایان یا با عنوانی دیگر عاطفه‌گرایان بر این باورند که جملات اخلاقی، از سنخ جملات «انشایی» هستند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را به جملات «خبری» تغییر داد. جملات اخلاقی به‌منظور

1. Moral pluralism
2. Emotionism

تبادل اطلاعات وضع نشده‌اند و توانایی واقع‌نمایی را ندارند. همه هنر آنها این است که احساسات خاص گوینده و بیان‌پسندها و ناپسندها را نشان دهند. گزاره‌های اخلاقی از نظر احساس‌گرایان، گزاره‌هایی مهم و بی‌معنی‌اند که قابلیت تحلیل‌ناپذیری را به دلیل اینکه حقیقی نبوده و مفهوم‌نما هستند، ندارند. در این نظریه تمایلات و ترجیحات فردی فارغ از پیوندهای انسان با اجتماع در کانون توجه قرار می‌گیرد. به‌طور کلی احساس‌گرایی به معنای تأکید بر نقش عوامل انگیزشی در انجام یا ترک عمل است. احساس‌گرایان به عواملی اصالت اخلاقی می‌دهند که مبتنی بر هیجانات و عواطف باشند. اخلاق مبتنی بر اصالت احساس و یا عاطفه، ادعا دارد که بیانات و داورهای اخلاقی، از نظر دستور زبان بی‌معنی‌اند. آنها ابتدا به امور واقع اشاره نمی‌کنند؛ بلکه صرفاً عواطف گوینده را بیان می‌کنند (غفاری، ۱۳۸۵: ۱۴۷). احساس‌گروی گزاره‌های اخلاقی چون انشای عواطف و احساسات هستند، صدق و کذب ندارد، زیرا صدق به معنای مطابقت یک قضیه با واقع است و کذب عدم مطابقت با واقع است. حال اگر جملات اخلاقی انشایی باشند و خبر از واقعیتی ندهند، نمی‌توان از مطابقت و عدم مطابقت آنها با واقع و در نتیجه صدق و کذب آنها سخن گفت. نکته احساس‌گروی این است که مفاد اصلی گزاره‌های اخلاقی را ابراز عواطف و احساسات می‌داند. سؤال اساسی که احساس‌گرایان مطرح می‌کنند این است که وقتی استدلالی اخلاقی را ارائه می‌کنیم چه معیاری برای خوب بودن یا بد بودن این دلایل داریم. آنان معتقدند که این دلایل به گزینش شخصی برمی‌گردد. در این نظریه دلیل بی‌معنایی گزاره‌های اخلاقی در این است که هر قضیه یا گزاره معناداری، یا باید تحلیلی باشد که ضرورتاً صادق خواهد بود، هرچند ربطی به واقعیات تجربی ندارد، یا باید ترکیبی و تجربی باشد که در این صورت، صرفاً می‌تواند محتمل باشد. چنین گزاره‌ای در حقیقت، یک فرضیه خواهد بود. معنا و احتمال صدق و کذب یک فرضیه از طریق تحقیق‌پذیری تجربی قابل اثبات است. پس گزاره‌های اخلاقی که نه تحلیلی‌اند و نه تحقیق‌پذیر، نمی‌توانند دارای معنا باشند، زیرا ذیل هیچ‌یک از دو قسم قرار نمی‌گیرند (هولمز، ۱۳۸۵: ۴۴۷). هدف اصلی احساس‌گرایان اثبات مهم بودن قضایای ارزشی و مابعدالطبیعی، و جمیع دانش بشری غیر از علوم تجربی، ریاضیات و منطق است. در این نگرش قضایای اخلاقی و متافیزیکی، قضیه نیستند، بلکه شبه‌قضیه‌اند.

احساس‌گرایی مکتب غالب و رایج در تفکر غرب است و از بنیان‌های نظری دولت‌های بی‌طرف در جهت‌گیری نسبت به احکام اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی محسوب می‌شود؛ این مکتب اخلاقی زیرمجموعه نظریه‌غیرواقع‌گرایی است. که هر دو اعتقاد به غیرواقع‌نما بودن گزاره‌های اخلاقی دارند و کارکرد توصیفی نسبت به گزاره‌های اخلاقی را انکار می‌کنند و ادعای عدم حکایت گزاره‌های اخلاقی از واقعیت دارند. این دیدگاه از پیامدهای اصلی اصولی مانند نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی و ذهنی‌گرایی است. احساس‌گرایی از این حیث مرتبط با فردگرایی که شاکله اصلی ساختار دولت بی‌طرف است که معتقدند انسان مدرنی که سرشت احساس‌گرا پیدا کرده است، چیزی جز ملاک و معیارهای شخصی و فردی

جهت ارزیابی در اختیار ندارد. او دیگر مایل نیست از غایات و معیارهایی که از بیرون بر او تحمیل می‌شود اطاعت کند. انسان مدرن در پی این است فارغ از هرگونه تعهد ارزشی از قبل تعیین و تحمیل شده، دست به گزینش از میان گزینه‌های موجود بزند، به عبارت دیگر او در غیاب هرگونه غایات آفاقی، همه چیز را مبتنی بر انتخاب‌های شخصی قرار داده است (رنانی، ۱۳۸۵: ۲۲۴). از نظر معتقدان به این گرایش هرکس از حیث اخلاقی از یک پایه و بنیان شخصی دلیل اقامه می‌کند و این بنیان شخصی برخاسته از تصمیم و گزینش‌های انسانی است. چراکه دیدگاه‌های اخلاقی امری گزینشی هستند.

۷,۳. عدم استنتاج باید از هست^۱

آخرین ایده‌ای که به صورت مشترک در گزاره‌های اخلاقی غیرواقع‌گرایان و نظریات بی‌طرفان به آن استناد می‌شود عدم استنتاج باید از هست است، مقصود از این عبارت نتیجه گرفتن گزاره‌ای از گزاره دیگر است، در واقع استنتاج و یا عدم استنتاج گزاره‌های ارزشی از گزاره‌های واقع‌نماست. به عبارت بهتر استنتاج «ارزش» از «واقع». در این خصوص غیرواقع‌گرایان معتقدند هیچ مجموعه‌ای از گزاره‌های واقعی، به خودی خود مستلزم گزاره‌های ارزشی نیستند. به نظر آنان از نظر منطقی طبقه گزاره‌های ارزشی از طبقه گزاره‌های واقعی متمایز است. آنان در جواب این سؤال که آیا جمله اخلاقی حاوی «باید» از جمله اخلاقی حاوی «هست» استنتاج می‌شود پاسخ منفی می‌دهند. مانند اینکه از جمله «عدالت داشتن خوب است»، نمی‌توان نتیجه گرفت که «باید عدالت داشت».

هیوم نخستین کسی است که مسئله عدم استنتاج باید از هست را مطرح کرده است. عبارت معروف او در کتاب *رساله‌ای در باب طبیعت بشر* درباره رابطه هست و باید چنین است: «در هر سیستم اخلاقی که تا اکنون بر خورد کرده‌ام، پیوسته به این مطلب وقوف یافته و به پی‌جویان فلسفه گوشزد کرده‌ام که اندیشمندان فلسفه اخلاق در طرح و بحث مسائل خود تا چند زمانی با روش و زبان متداول و معمولی فلسفه به گفت‌وگوی می‌پردازند و همه‌جا با شیوه معلوم و مشخص فلسفه‌اندیشی، نخست مسئله هستی خدا را بررسی می‌کنند و از همان طریق و مطابق همان روش معمولی فلسفه مطالعات و نظریات خود را پیرامون خصایص و خصلت‌های اختصاصی انسان‌ها ابراز می‌دارند. اما ناگهان به محض ورود در طراحی‌های اخلاقی با شگفتی بسیار می‌یابیم که این روش هماهنگی با فلسفه دگرگون شده و به جای رابطه‌های منطقی (است) و (نیست) که به طور معمول در تشکیل قضایا و مسائل فلسفه به کار برده می‌شود، دیگر اثری از این کلمات به چشم نمی‌خورد و جای خود را به باید و هست می‌دهد، به طوری که در سیستم اندیشه‌گرایی هیچ قضیه و یا مسئله‌ای نیست که با رابطه‌های (باید) و (نباید) سازمان یافته نباشد. بی‌شک این تحول بنیادی در فلسفه اخلاق از (است‌ها) به (بایست‌ها) از مرز توجیهات حسی بیرون است، اما در هر

1. Non Driven Is from ought

حال باید اذعان نمود که این آخرین نتیجه غیرقابل انکاری است که از پژوهش‌های فلسفی در همه نظام‌های اخلاقی به دست می‌آید...». به نظر او اصولاً باید معلوم شود چگونه امکان‌پذیر است که این رابطه‌های نوظهور (باید و نباید) با وجود و عدم هماهنگی، از رابطه منطقی (است‌ها و نیست‌ها) آن هم با روش (استنتاج قیاس برهانی) پدید می‌آیند؟ (حائری یزدی، ۱۳۹۴: ۱۵).

استدلال این نظریه بر این مبناست که همه قضایا و قوانینی که عقل در آنها کاوش می‌کند و آنها را می‌پذیرد یا رد می‌کند، دو صفت مشخص دارند، یا درست‌اند، یا نادرست (حقیقی و غیرحقیقی). ملاک درستی یا نادرستی این قضایای این است که با واقعیت‌های خارجی موافق باشند یا نباشند. از طرف دیگر رفتارهای انسانی را نمی‌توان با نسبت واقعی و یا غیرواقعی بودن سنجید. در واقع یک عمل را نمی‌توان گفت حقیقت است یا نیست، یا مطابق با خارج است یا نیست، فقط می‌توان گفت بد است یا خوب و مطلوب است یا نامطلوب، بدین سبب خوبی و بدی (احکام عقلی عملی) از حقیقی و غیرحقیقی (احکام عقل نظری) قابل استنتاج نیستند به زبان ساده‌تر «بایدها» از «است‌ها» منتج نمی‌شوند؛ یعنی از انباشتن صدها قضیه که همه از صفت مطابقت یا عدم مطابقت با خارج برخوردارند و از صفات واقعی و فیزیکی اشیا سخن می‌گویند، نمی‌توان قضیه‌ای به دست آورد که سخن از خوبی و بدی و حسن و قبح داشته باشد. با این استدلال است که استخراج عمل از عقل (به تعبیر هیوم) و یا اخلاق از علم میسر نیست. در نتیجه سرایت احکام «است» به «باید» غیرممکن می‌شود (سروش، ۱۳۵۷: ۲۳۷). از این منظر وقتی در دولت‌های بی‌طرف نیز صحبت از اخلاق سیاسی معطوف به خیر و واگذاری تصمیم‌گیری در حوزه خیر به افراد می‌شود به معنای پذیرش ضمنی عدم استنتاج باید از هست است. این اصل و تمامی موارد یادشده همگی حاکی از آن بود که گرایش‌های اخلاقی تأثیر چشمگیری بر ساختار حقوقی دولت‌ها و روابط فی‌مابین دولت و شهروند در به رسمیت شناختن حق و آزادی‌ها و صیانت از حاکمیت قانون ماهوی و عدم دخالت دولت در تلقی‌های مردم از زندگی خوب دارد. البته با وجود آثار مثبتی که پذیرش نظریه اخلاقی غیر واقع‌گرایی در تأسیس ساختارهای دولت بی‌طرف داشته در تأویل هویت شهروندان دارای پیامدهای سوئی نیز بوده است، زیرا در خوانش دولت بر مبنای غیرواقع‌گرایی اخلاقی، بستر برای اتمیزه شدن جامعه، بحران‌های اخلاقی، سست شدن پایه‌های هنجاری و سردرگمی انسان‌ها در انتخاب اخلاق صحیح ایجاد می‌شود. در این ساختار هرکسی عالم را متناسب با جهان بینی خاص خود تفسیر می‌کند، فرد فارغ از اندیشه آبا و اجدادی و ارزش‌های فرهنگی با ریشه تاریخی، «خودی» ویژه و نوین‌پدید می‌سازد که در نهایت با وجود آزادی مطلق او امکان دارد آثار هویتی متفاوتی را به بار بیاورد. بحث در خصوص سرگشتگی هویتی شهروندان دولت‌های بی‌طرف مقاله دیگری را می‌طلبد، اما آنچه مشخص است زوال مباحث اخلاقی در دنیای معاصر که ناشی از تلقی دل‌بخواخانه و سوژکتیو با عنایت به رویکردی غیرعینی و ذهنی از اخلاق و تعارض درونی و بی‌مرکزی فرد در این حالت به علت تقابل و تکثر هویت‌های گوناگون و سرگشتگی و عدم پایداری هویتی است.

۴. نتیجه

بر اساس آنچه گذشت مشخص شد که دولت‌های بی‌طرف با نوعی انسجام و وحدت کلی بین گزاره‌ها و با پذیرش بنیان‌هایی مانند فردگرایی، نسبی‌گرایی و ذهنیت‌گرایی، قرارداد‌گرایی، احساس‌گرایی و در نهایت عدم امکان استنتاج باید از هست، برای احکام اخلاقی منشأ غیرواقعی قائل‌اند. عدم واقع‌گرایی اخلاقی در تمام نگرش‌ها و ایده‌های وجودی‌اش با نظریه بی‌طرفی دولتی همخوانی دارد. آنان ربط و پیوستگی میان دانش و ارزش را نه از خاستگاهی اخلاقی، بلکه از خاستگاهی تجربه‌گرایانه مورد تفحص قرار می‌دهند. تکیه اصلی نظرهای هر دو دیدگاه بر پذیرش وجود خطا در نگرش انسان نهفته است، در استدلال آنان جهان خالی از ارزش‌هاست بر این اساس نظریات اخلاقی به‌رغم اینکه تصور می‌کنیم راجع به جهان است، به‌واقع، هیچ چیزی از جهان به ما نمی‌گویند، چراکه آنان را نمی‌توان همچون تئوری‌های تجربی آزمایش کرد. در حقیقت، درون‌بینی اخلاقی چیزی است که نتیجه تربیت ماست و نه روشی درباره جهان. از این منظر گزاره‌های واقعی به خودی خود مستلزم گزاره‌های ارزشی نیستند و ارزیابی آنان ملاک و معیاری جز ضابطه‌های شخصی و فردی در اختیار ندارد. بر این مبنای فکری است که دولت‌های بی‌طرف در قبال انتخاب زندگی سعادت‌مندان شهروندان بی‌طرف می‌مانند و تماماً تلاش دارند در اعمال حکومتی هیچ برداشت خاصی از خیر را بر دیگر برداشت‌ها رجحان ندهند. در این نگرش اعتقاد اصلی بر این است که آگاهی ما از «حقیقت» نسبی و ناقص است و حقیقت تنها یافته‌های هرکس در نزد خودش است. پذیرش بنیان اخلاقی غیرواقعی‌گرایی به معنای پذیرش تمامی مبنای نظری دولت بی‌طرف را از جمله ایده تقدم حق بر خیر، خودآیینی فردی، احترام و توجه به برابری افراد، مشروعیت قراردادی قدرت و شک‌گرایی است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آربلاستر، آنتونی (۱۳۸۹). *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*. ترجمه عباس مخبر، چ پنجم، تهران: مرکز.
۲. برلین، آیزا (۱۳۹۸). *ویکو و هردر دو بررسی در تاریخ اندیشه‌ها*. ترجمه ادریس رنجی، تهران: ققنوس.
۳. توحیدفام، محمد (۱۳۸۴). *چرخش‌های لیبرالیسم*. تهران: روزنه.
۴. حائری یزدی، مهدی (۱۳۹۴). *کاوش‌های عقل نظری*. چ اول، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۵. رحمت‌الهی، حسین و شیرزاد، امید (۱۳۹۵). *کمال‌گرایی و بی‌طرفی در ساختار قدرت و حقوق عمومی*، چ اول، تهران: مجد.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۵۷). *دانش و ارزش، پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق*. چ اول، تهران: یاران.

۷. شهریاری، حمید (۱۳۹۸). فلسفه اخلاق در تفکر غرب. چ چهارم، تهران: سمت.
۸. صناعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۶۸). فلسفه اخلاق در تفکر غرب. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۹. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸). فلسفه حقوق. ترجمه منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
۱۰. کانت، ایمانوئل (۱۳۹۹). درس‌های فلسفه اخلاق. ترجمه منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
۱۱. کرچین، سایمون (۱۳۹۷). فرا اخلاق. ترجمه مسلم بابایی و محمد زندی، قم: کتاب طه.
۱۲. فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق. ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه.
۱۳. مندوس، سوزان (۱۳۹۵). بی‌طرفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی. ترجمه فاطمه سادات حسینی، قم: کتاب طه.
۱۴. هولمز، رابرت (۱۳۸۵). میانی فلسفه اخلاق. ترجمه مسعود علیا، چ پنجم، تهران: ققنوس.

ب) مقالات

۱۵. احمدی، علی و مصباح، مجتبی (۱۳۹۸). واقع‌گرایی و اخلاق لیبرال. فصلنامه آئین حکمت، (۱۱) ۴۲، ۱۲۱-۱۴۲.
۱۶. بلوکی، افضل و مصلح‌نژاد، محمدعلی (۱۳۹۶). نقد احساس‌گرایی. نشریه معرفت اخلاقی، (۱) ۲۲، ۲۳-۴۴.
۱۷. پیک حرفه، شیرزاد (۱۳۹۸). گستره ناگستره اخلاق، دفاع از میانی رویکرد اخلاقی میانه‌گرا بر اساس میانی قراردادگرایی حق‌محور. نشریه پژوهش‌های اخلاقی (۱)، ص ۴۴-۶۷.
۱۸. توکلی، غلامحسین و مهربان‌زاده، فاطمه (۱۳۸۹). واقع‌گرایی اخلاقی. فصلنامه اخلاق، (۶) ۲۰، ۵۶-۷۷.
۱۹. خسروی، حسن (۱۴۰۰). بنیادهای و مؤلفه‌های سازنده جامعه به‌سامان سیاسی حقوقی در بستر حقوق عمومی. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، (۱) ۵۱، ۲۹۹-۳۲۰.
۲۰. رحمت‌الهی، حسین و شیرزاد، امید (۱۳۹۶). تأملی بر جایگاه دین در تحولات اخلاق سیاسی غرب. فلسفه دین، (۴) ۱۴، ص ۷۳۰-۷۴۸.
۲۱. شرف، رهام (۱۳۹۱). ارزیابی نسبی‌گرایی اخلاقی از منظر اخلاق اسلامی. مجله پژوهش‌های اخلاقی، (۲) ۸، ۲۲-۵۱.
۲۲. شریفی، حسین (۱۳۸۳). قراردادگرایی اخلاقی، نظریه‌ای در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی. مجله معارف، (۲۳)، ۱۴۵-۱۶۷.
۲۳. شمالی، محمدعلی (۱۳۸۰). نسبی‌گرایی، نماها و مبناها. پژوهش‌های فلسفی کلامی، (۲) ۴۲، ۴۲۰-۴۵۱.
۲۴. ظهیری، مجتبی (۱۳۸۴). تنوع کثرت‌گرایی. نشریه قیاسات، (۱۰) ۳۷، ۲۲۰-۲۴۵.
۲۵. عابدی رنانی، علی (۱۳۸۵). رویکرد انتقادی مک اینتایر به میانی لیبرالیسم. فصلنامه علوم سیاسی، (۲) ۳۴، ۲۲۱-۲۴۵.
۲۶. غفاری، ابوالفضل (۱۳۸۵). عاطفه‌گرایی در اخلاق. نشریه مطالعات اسلامی، (۴) ۷۱، ۳۴-۶۱.
۲۷. گرائی، عباس و حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۵). نقد و بررسی میانی لیبرالیسم. معرفت اخلاقی، (۲) ۷، ۶۴-۸۳.
۲۸. متوسلی، محمود و رستمیان، علی (۱۳۹۶). ذهنی‌گرایی، بینادذهنیت، کنش خلاق در مکتب اتریشی. فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، (۱۷) ۶۴، ۱۰۸-۱۲۶.
۲۹. محمودی، هادی و باقری، فرهاد (۱۴۰۰). دیالکتیک تئوری‌ها و عناصر قواعد امره در حقوق بین‌الملل. فصلنامه

- مطالعات حقوق عمومی، مقاله پذیرش شده، انتشار آنلاین از دی ۱۴۰۰، ۲-۲۲.
۳۰. ملایوسفی، مجید (۱۳۸۳). ذهنیت‌گرایی اخلاقی. نشریه رهنمون، (۱) ۷-۸، ۱۰۱-۱۳۲.
۳۱. موسی‌زاده، رضا (۱۳۹۵). مفهوم روح برادری مندرج در ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، چالش‌های مفهومی آن در جوامع لیبرال. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۶(۲)، ۳۹۳-۴۱۶.

۲. انگلیسی

1. Butchvarov, p. (2015) *Anthropocentrism in Philosophy: Realism, Antirealism, Semirealism*, Vo.1 1, New york, de Gruyter press.
2. Mizrahi , m. (2020). *The Relativity of Theory: Key Positions and Arguments in the Contemporary Scientific Realism/Antirealism Debate*, Edition:1st ed. Springer International Publishing;Springer press.
3. Vallentyne, P. (2003). *Social Contract and the Currency of Justice: an introduction in peter vallentyne equality and justice : social contract and the currency of justice*. Londen. Routledge pres.
4. Vallverdu, J. (2015). *An Ethic of Emotions*. <https://www.researchgate.net>.